

چوپان درستکار و گله‌دار حقه‌باز

در روزگاران قدیم
مرد گوسفندفروشی زندگی
می‌کرد که رمه^[۱]‌های فراوان داشت و
شبانی^[۲] هم برایش کار می‌کرد. شبان درستکار
هر روز شیر گوسفندان را می‌دوشید و به صاحب رمه
تحويل می‌داد. مرد گله‌دار، به شیرها آب اضافه می‌کرد تا پول
بیشتری دریاورد و به شبان می‌گفت: «برو بفروش». شبان به‌ناچار
شیرهای آبکی را به بازار می‌برد و هربار به گوسفندفروش می‌گفت این
کار درست نیست و عاقبت خوبی ندارد. روزی از روزها شبان، رمه را مثل
همیشه به چرا برد. چریدن گوسفندان تا شب طول کشید. شبان گله را
کنار رودکده‌ای^[۳] گذاشت و خودش رفت روی تپه‌ای خوابید. فصل بهار
بود. نیمه‌شب باران تندی شروع به باریدن کرد. در رود سیل جاری شد
و همه گوسفندها غرق شدند. روز بعد شبان به شهر برگشت و به خانه
گله‌دار رفت. گله‌دار پرسید: «پس کو شیر؟». شبان جواب داد: «آن
آب‌هایی که توی شیرها ریختی، جمع شد و گوسفندانت را غرق کرد».
گله‌دار از رفتار اشتباهش پشیمان شد اما پشیمانی دیگر فایده‌ای نداشت.

این داستان، حکایتی است از کتاب «قابوس‌نامه» که «عنصرالمعالی»
آن را نوشته است و ما به زبان ساده بازنویسی کرده‌ایم.

[۱] گله

[۲] چوپان

[۳] محل جریان رود

سحر صدارت

